

گزارش دیباجهٔ «نهج البلاغه»

○ سید محمد حسین حسینی جلالی
ترجمه و تحریر جويا جهانبخش

بیکباره دگرگون کند.^۱

نگارندهٔ این سطور که خود در مقالهٔ سیرهٔ شریف رضی (ره) و نهاد حماسی نهج البلاغه^۲، از دیباجهٔ نهج البلاغه سود وافر جسته و بر اهمیت و برابری آن نیک واقف بود، ژرفکاوای در سرتاسر این دیباجه را یک ضرورت فرهنگی می‌دید، و از این رو وقتی نوشتار مایه‌ور استاد سید محمد حسین حسینی جلالی - دام اجلاله - را در گزارش دیباجهٔ نهج البلاغه دید، مشتاقانه آهنگ ترجمهٔ آن نمود.

بی‌گمان، نکات فراوانی هست که می‌توان بر این گزارش افزود و دقایقی هست که می‌توان در آنها با گزارشگر مناقشه نمود، ولی سودمندیها و نوآوریها و باریکی‌بینی‌های گزارش موجود، چندان است که بجد باید آن را معتتم داشت و در کاویدن دیباجهٔ شریف رضی (ره) بر نهج البلاغه مورد اعتنا قرار داد.

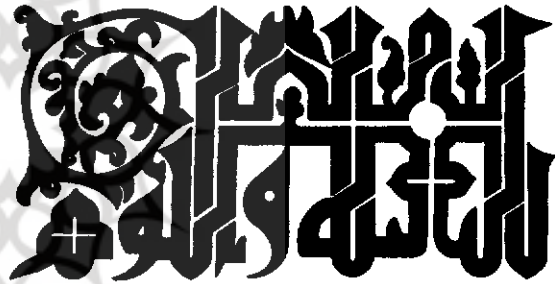
شایان یاد کردست که این شیوه را در بررسی و کاوش دیباجه‌های دیگر ماهنامه‌های تراث هم می‌توان - بل: باید - به آزمون گرفت و بسا سخنان بکر و دستاوردهای نوآیین از دل آن برکشید.^۳

سخن را بیش از این به درازا نمی‌کشم و شما را به خواندن گزارش استاد جلالی بر بهره‌های دوازده‌گانهٔ دیباجهٔ نهج البلاغه فرا می‌خوانم:

بهره نخست

در براعت استهلال:

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان؛ پس از سپاس خدا که آن را بهای نواختن پایش کرده، و پناهگاه از بلاهایش، و دستاویز در رسیدن به بهشت خود و مایهٔ فزایش نیکویی‌اش؛ و درود بر فرستادهٔ او که پیامبر رحمت است و پیشوای پیشوایان و چراغ فروزندهٔ امت، گزیدهٔ دودمان بزرگواری است، و چکیدهٔ مهتری و سالاری، و رُستگاه شرف و نجابت، و شاخهٔ بارور بزرگی و شرافت، و بر خاندان او که چراغهای فروزان‌اند و امتها را نگاهبان، نشانه‌های روشن دین‌اند و معیارهای فضیلت، درود خداوند بر همگی ایشان باد، درودی که دهش ایشان را در خور آید، کردارشان را پاداش باشد، و پاکی اصل و فرعشان را بسزاید، چندان که سپیدهٔ دمیده



تمهید ترجمان

«دیباجه»^۴ کتابها، باید، از مهمترین و خواندنی‌ترین اجزای آنها قلمداد شود، زیرا - معمولاً - خواننده، از طریق دیباجه، به گوشه‌هایی از ذهن و زبان و شخصیت و روان نویسنده راه می‌جوید، کامه‌های او را در نگارش درمی‌یابد، و خطوط برجستهٔ فرمانروا بر قلم و شیوهٔ او را باز می‌شناسد.

این، تازه، با صرف نظر از کتابهایی چون مناقب ابن شهر آشوب (ره) و شرح نهج البلاغه‌ی ابن میثم (ره) است که دیباجهٔ آنها رساله‌ای تقریباً مستقل و لطیف^۵ یا تألیفی نوآورانه و مُنیف^۶ به شمار می‌آید.

باری، با همهٔ اهمیتی که دیباجه دارد، و علی‌رغم نقش کلیدی و محوری‌ای که بسیاری از نویسندگان بدین بهره از نوشتار خویش داده‌اند، مع‌الأسف، نه تنها عموم خوانندگان توجه کافی به دیباجه‌ها می‌نذول نمی‌دارند، بسیاری از عالمان و متعلمان هم دیباجهٔ متن را جدی نمی‌گیرند؛ و چه بسیار دیده‌ام طالب علمانی را که به هنگام درس و بحث، یا دیباجهٔ متن را بکلی رها کرده و فرو نهاده‌اند، و یا به تجزیه و ترکیب عبارات آن بسنده نموده‌اند!!

در حالی که بویژه در متون قدیم - و علی‌الأخص: در دانشهای نقلی - کاویدن و بر رسیدن دیباجه‌ها ضرورت فراوان دارد، و ای بسا که توجه به مقاصد و مطالبی که مؤلف در دیباجه مطرح می‌سازد، فهم ما را از متن

به ارث برده است؛ با فرو کاشتن آن نازش ریشه‌مند، آن را در میان نسلهای آینده به میراث نهاد.

و پیامبر (ص)، شاخه بارآور بزرگی و شرافت است؛ در زنجیرهٔ ابناء بشر، شاخهٔ آن پدران و پاکان بشمار می‌رود، و بخشش و دهش او بسته به روزگار ویژه‌ای نیست؛ بلکه چندان که روزگاران بیابند، دیرنده و روینده و پاینده است.

سوم: درود بر خاندان پیامبر (ع)؛ که چهار انگیزه، از برای آن، مذکور می‌افتد:

خاندان پیامبر (ع) چراغهای روشنگر تاریکی‌اند؛ زیرا فروغ و روشنی را از نیای خویش که چراغی رخشان و تابان بود، به ارث برده‌اند و نور او را که باعث شده است ایشان، در تاریکی، چراغهای هدایت مردمان گردند، به ارث گرفته‌اند.

خاندان پیامبر (ص) امتهای را نگاهبان‌اند، و همهٔ امتهای - برغم اختلاف مشاریشان -، آنجا که از انحراف برکنار می‌مانند و دست در دامن حق می‌زنند، رو به اهل بیت پیامبر دارند.

خاندان پیامبر (ص)، نشانه‌های روشن دین‌اند؛ زیرا ایشان - که وارثان میراث پیامبر (ص) بشمار می‌آیند -، نشانه‌هایی‌اند که راه رسیدن به سنت پیامبر (ص) را روشن می‌سازند.

خاندان پیامبر (ص) معیارهای فضیلت‌اند، زیرا فضل را به ایشان برمی‌سجند؛ ایشان زندگانی پیامبر را در زندگانی خویش مجسم می‌سازند، و از این رو، معیار مقایسهٔ حق و باطل ایشان‌اند.

شریف رضی، پس از درود جمعی بر پیامبر (ص) و اهل بیت آن حضرت (ع)، سه انگیزه از برای درود بر ایشان یاد می‌کند؛ که از این قرار است:

۱- درخور آمدن بادش ایشان، چه هر کس شکر مخلوق نگذارد، شکر خالق را ادا نکرده است، و آن دهش و بخشش معنوی که اهل بیت (ع) در درازنای حیات خویش بدان دست یازیدند، بناگزیب باید با دهش پاسخ گفته شود، و جز درود بر ایشان، دهشی نیست که با آن دهش و بخشش برابر آید.

۲- پادشاه دادن کردار ایشان، چه هیچ چیزی جز درود بر اهل بیت (ع)، نمی‌تواند پادشاه این قرار گیرد که ایشان، در شرایط تابسان سیاسی و اجتماعی، میراث و سنت پیامبر (ص) را، با روایت، و عمل به طریقهٔ آن حضرت، و نیز نثار جان و مال خویش، پاس داشته‌اند.

۳- سزاوار بودن از برای پاک‌ی اصل و فرعیان، چه ایشان فرع نبوت‌اند و اصل ایشان نبی اکرم (ص) است؛ و این چیزی است که نه می‌توان به بهایی سنجید و نه بدلی برای آن برگزید؛ بلکه جمالی معنوی است که به حساب این که اصل، پیامبر (ص) است و فرع، اهل بیت آن حضرت که میراث‌بر اویند و احیاگر سنت وی، ایشان را سزاوار درود جاودانه می‌دارد؛ درودی بی‌زوال، چندان که در درازنای، روزگاران سپیده

روشنی دهد و ستارهٔ برآمده فرو شود.
در بهرهٔ نخست دیباجه، شریف رضی، نهج‌البلاغه را، با سیاس و ستایش خداوند و درود بر پیامبر و خاندان آن بزرگوار (ع)، می‌آغازد؛ این شیوهٔ دانشمندان روزگار اوست؛ ولی وی از برای هر یک انگیزه‌هایی یاد می‌کند که این یادکرد، نوآوری و مایهٔ امتیاز کار او به شمار می‌رود.

نخست: «سیاس خدای راست»؛ و این، چهار انگیزه دارد که دلیل هر یک از این انگیزه‌ها، از آیات قرآنی و سنت پاک پیامبر (ص) باز جسته می‌شود.

سیاس خداوند، بخاطر قراردادی عرفی که میان انسان و آفریدگارش وجود دارد، واجب است. زیرا نواخته‌های بیشمار خدای متعال در آفاق و انفس - که به طور مستقیم و غیرمستقیم در زندگی انسان اثر می‌گذارند -، بناگزیب، بهایی دارند، و هیچ چیز جز «سیاس» با این بهاء برابر نمی‌آید (وَأَنْ تَعْلَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا)^۱

همچنین، «سیاس خداوند»، مایهٔ نگاهداری انسان از هر گزند و ناخوشایندی است، و هر که سپاسگزار و شاکر نباشد در پریشانی روحی بسر می‌برد (إِلَّا يَذْكَرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)^۲

و انگهی، «سیاس خداوند»، دستاویزی است که آدمی در آن چنگ می‌زند تا او را به بهشتی برساند که خداوند در برابر کردار شایسته در این جهان گذران، وعده داده است.

سرانجام، «سیاس»، به طور عام، مایهٔ زیادت احسان می‌گردد؛ چه انسان بندهٔ احسان است، و (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ)^۳

دوم: درود بر پیامبر خدا (ص)؛ که هفت انگیزهٔ برگرفته از روایات، از برای آن، مذکور می‌افتد:

پیامبر خدا (ص)، پیامبر رحمت است (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ)^۴ و رحمت او همهٔ بشریت را فرا می‌گیرد؛ چنانکه شریعتی آورده که برقراری عدالت در جامعهٔ بشری را بر عهده گرفته است.

پیامبر (ص)، پیشوای پیشوایان است؛ چه او خاتم انبیا و مرسَلین است، بشارت اسلام را چونان هدایت و رحمت فراز آورده، و مکارم اخلاق و کمال دین را به آدمیان رسانیده است (إِلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)^۵

پیامبر - (ص) - چراغ فروزان اُمت است، و امت بدون سنت پیامبر در چنان ظلمتی بسر می‌برد که نه راه خود را می‌یابد و نه فرجام خویش را می‌شناسد؛ پس براستی که او چراغ درخشان و تابان است.

پیامبر (ص) از دودمان بزرگوار برآمده، خداوند از میان آفریدگانش او را برای بر دوش کشیدن رسالت برگزیده است. پیامبر (ص)، چکیدهٔ مهتری و سالاری است، چون از تباری ارجمند برآمده و مجد را از پدرش، ابراهیم (ع) به میراث برده است.

پیامبر (ص)، رُستگاه شرف و نجابت است، و همانگونه که مجد را

دمیده، در روز، روشنی دهد و ستاره برآمده، در شب، فرو شود.

بهره دوم

درباره تألیف خصائص الائمه (ع):

درباره انگیزه این گزینش گفته است: «من در آغاز جوانی، و شادابی درخت زندگانی، گردآوری کتابی را درباره ویژگیهای پیشوایان (ع) بیآغازیدم که محاسن اخبار و جواهر گفتار ایشان را دربرداشته باشد. دروهای خداوند بر ایشان باد!

آنچه مرا بدین کار واداشت در آغاز کتاب نگاشتم و بر دیگر سخنان مقدم داشتم؛ نگاه از گردآوری و نگارش ویژگیهایی که ویژه امیر مؤمنان، علی (ع)، بود ببردختم. لیک بازدارندگیهای روزگاران و امروز و فردا کردن‌های، زمان، از به پایان رسانیدن باقی کتاب مانع آمد. آنچه آماده بود، در باهایی جای داده و بتفاریق در فصولی چند نهاده بودم. واپسین فصل، سخنان دلپسند و کوتاه نقل شده از آن بزرگوار را - که درود خداوند بر او باد! در پندو حکمت و مثل و ادب، دربرداشت؛ بی‌آنکه خطبه‌های دراز و نامه‌های فراخ دامنه را در آن آورده باشم.»

در این بهره، شریف رضی، از چند چیز سخن می‌راند:

۱- آنکه او کتاب خصائص الائمه (ع) را تألیف کرده، ولی جز بخش ویژه امام علی بن ابی‌طالب (ع) را به پایان نبرده است.

۲- در آغاز جوانی به این تألیف دست یازیده.

۳- در پایان کتاب فصلی بوده است که متقولات دلپسند از امام امیرالمؤمنین (ع) را دربر داشته و تنها شامل سخنان کوتاه بوده است.

۴- چنان که در پیشگفتار خصائص الائمه (ع) تصریح می‌کند) خصائص را در تاریخ ۳۸۳ هـ. ق. تألیف کرده است.

۵- نهج البلاغه را پس از خصائص گردآورده.

از میانه تاریخهای «ولادت شریف» (به سال ۳۵۹)، «اتمام نهج البلاغه» (به سال ۴۰۰)، و «درگذشت وی» (به سال ۴۰۶)، می‌توان پاره‌ای حقائق تاریخ را بدین تفصیل فرا دست آورد:

شریف رضی در زمانی که ۲۴ سال از عمرش می‌گذشته و دست کم، از منظری - در عنفوان شباب بوده است، کتاب خصائص را تألیف کرده؛ نهج البلاغه را، تقریباً در درازنای ۱۷ سال، بین سال ۳۸۳ و ۴۰۰، گردآورده؛ و خود ۴۷ سال (۳۵۹ - ۴۰۶) زیسته است.

دیباچه کتاب خصائص الائمه (ع) نشان می‌دهد که شریف رضی از اتمام کتاب خصائص رویگردان شده، و در اجابت درخواست گروهی از دوستان، به گسترش دادن فصل واپسین کتاب روی آورده است.

خوشبختانه دست روزگار دستنوشتی کهن از کتاب خصائص را به ما رسانیده است که بر آن گواهی قرآتی به خط ابوالرضا فضل الله حسین بن علی راوندی، به تاریخ ۵۵۵ دیده می‌شود.^{۱۳} متن گواهی مکتوب بر این دستنوشست - که در کتابخانه‌ای در رامپور هند نگهداری می‌شود - از این قرار است: «قرات الخصائص علی الشیخ الرئیس الولد وجیه‌الدین

فخرالعلماء ابوعلی عبدالجبار بن الحسین بن ابی القاسم دامت نعمه، و رویتها له عن شیخی ابی الفتح اسماعیل بن الفضل بن احمد بن الاخشید السراج عن ابی المظفر عبدالله بن سبید [ظ.]. عن ابی الفضل الخزاعی عن الرضی (ره) و کتب فضل بن علی الحسین ابن الرضا الراوندی فی ذی القعدة فی سنة خمس و خمسين و خمسمائة حامداً لله تعالی و مصلياً علی سیدنا محمد و آله الطاهرين و اصحابه الراشدين [ظ.].»

در اینجا متن خطبه مؤلف را در آغاز خصائص امیرالمؤمنین (ع) با همه درازی‌اش - می‌آوریم، زیرا که تاریخ‌های پیشگفته را روشنتر می‌کند:

شریف رضی (ره) گفته است:^{۱۴}

«خداوند دینت را حفظ کند و یقینت را در دوستی عترت طاهره به‌نیرو دارد! از من خواسته بودی کتابی مشتمل بر اخبار ویژه پیشوایان دوازده گانه - که درودها و برکات و تحیات خداوند بر ایشان باد! - برای تصنیف کنم چنان که ترتیب روزگاران و توالی نسل ایشان مراعات شده باشد، و در آن زمان ولادت و طول عمر و تاریخ درگذشت و جایگاه مرقد و نام مادران و مختصری از فضل زیارت ایشان را یاد کنم، آنگاه طرفی از پاسخهایی که به پرسش‌های مردمان داده‌اند و سخنان و احادیث ایشان را بیاورم، و از طریق نص در باب امامت ایشان احتجاج کنم و بر آن برهان اقامه نمایم؛ آنگونه که بر صفا و دوستی دوستدارانشان بیفزاید و پرده از دل و دیده دشمنانشان بردارد و راهشان مورد اتباع و پیروی قرار گیرد؛ و می‌بایست در این کار طریق اختصار پیش گیرم و از پرگویی بپرهیزم زیرا مناقب سروران ما - که درود خداوند بر ایشان باد! - بیشمار است و من معتقدم دشمنان این بزرگواران گرفتار جهالت و ضلالت‌اند و عناد و رویگردانی ایشان به سبب آن است که چنگ در دامن متاع قلیل دنیا زده‌اند که بقائی هم ندارد و دیر نمی‌پاید و عاقبت در روز رستاخیز هر کس هر آنچه از نیک و بد کرده است، حاضر یابد، و آرزو کند که مگر بین او و آن کار بدش فرسنگها فاصله باشد.

گرفتاریها و دشواریها مرا از برآوردن خواسته تو بازداشت تا آن که رخدای برایم پیش آمد که حمیتم را برانگیخت و نیتم را قوت داد تا بدین کار دست یازم؛ آن رخداد، این بود که صاحب منصبی - که غرض وی نکوهیدن من و فرو پوشیدن ستودگیهایم و فرا نمودن نکوهیدگیهایم بود - مرا دید و من در آن زمان که شبانگاه عرفة سال ۳۸۳ هـ. ق. بود، رهسپار زیارت مرقد سرورانمان، امام کاظم و امام جواد (ع)، بودم پرسید که به کجا رهسپارم. به او گفتم. او به من گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟! و مرادش آن بود که همه موسویان قائل به «وقف»‌اند، و از هر که قائل به «قطع» باشد،^{۱۵} بیزارند. او می‌دانست که من امامی مذهب هستم ولی می‌خواست بر من خرده بگیرد و در دینم طعن بزند همانجا به او پاسخ دادم. با اینهمه وقتی بازگشتم عزم جزم کرده بودم که این کتاب را بنویسم تا مذهب مرا بنمایاند، از نهان دلم پرده بردارد و ردی

و سخنان روشنگر دینی و دنیایی در خود خواهد داشت که در هیچ گفتار و هیچ نوشتار، در کنار هم و یکجا، یافت نشود.»

نکاتی چند در گفتار شریف رضی ملحوظ می‌افتد:

نخست آن که علت دست یازیدن شریف رضی به این گردآوری، درخواست «گروهی از دوستان» بوده است. ما، اگر چه نامه‌های ایشان را نمی‌دانیم ولی خبر داریم ایشان گروهی بودند که آنچه را شریف رضی، از پندها و حکمتها و امثال امام (ع)، در کتاب خصائص الائمة (ع) نقل کرده بوده است، پسندیده و به بدایع آن دل سپرده بودند. از همین رو، از وی خواستند تا با تألیفی جامع که تنها بر حکمتها بسنده نکند و خطبه‌ها و نامه‌های بلیغ امام (ع) را نیز دربر بگیرد، دامنه کار را گسترش دهد. شریف رضی هم که کُتبخانه اسلام را از این کتاب تهی می‌دید، خواسته‌شان را پذیرفت.

دوم آن که هدف او گردآوری خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های بلیغ امام (ع) بوده است، و همه سخنان آن حضرت را، مانند محاورات عادی ایشان که در زندگی اجتماعی همه مردم هست، گرد نیاورد. کار شریف رضی، از این حیثه با راویان و محدثان پیش از وی که به گردآوری خطبه‌های امام علی (ع) پرداختند، فرق می‌کند. زیرا ایشان به چنین هدفی چشم ندوخته بودند، بلکه هدفشان صرف گردآوری بود، بی‌آنکه دست به گزینش بزنند.

در این باره که «شریف رضی (ره) درخواست چه کسانی را برای گردآوری نهج البلاغه پذیرفته؟» خود وی از ایشان نامی نمی‌برد، ولی می‌دانیم وی جمعی را برای دوستی برگزیده بوده که ذوق شعر و حلاوت ادب، بدور از اختلافات گروهی و اجتماعی، ایشان را با او پیوند می‌داده است؛ در میان ایشان کسانی بوده‌اند که به باورهای او باور نداشته باشند و در مورد آن آداب اجتماعی که وی در آنها زیست می‌کند، احساس پایبندی نکنند.

شاید آن اشخاص، اعضای انجمن «رشته گردن آویز» باشند.

انجمن رشته (ره) گردن آویز:

شریف رضی از انجمنی شش نفره - که خودش نیز یکی از آنهاست - یاد می‌کند؛ به آن می‌بالد و آن را «رشته گردن آویزی» می‌بیند که دانه‌های آن را دوستی و مهربانی کنار هم نشانیده است. دور نیست دوستانی که در دیباجة نهج البلاغه از ایشان سخن می‌رود، همینان یا برخی از ایشان باشند.

این دوستان پنجگانه شریف، عبارتند از:

۱- البتّی: او همان ابوالحسن بن احمد بن علی کاتب بتّی (در گذشته به ۴۰۵ ه. ق) است که رضی او را با چکامه‌ای بدین آغازه رثا گفته است:

مَا لِلْمُؤْمِ كَاتِبِهَا

نَارَ عَلِيٍّ قَلْبِي تُشَبِّهُ

و چه بسا این واپسین چکامه رضی (ره) باشد، زیرا که وی هم یک

باشد بر آن دشمن که از من عیبجویی می‌کند و به نکوهش و زشت گفتن به من می‌پردازد.

اینک من به یاری خداوند به نگارش کتاب به صورتی که یاد کردم، می‌آغازم، و خداست که از گمراهی می‌رهاند و به راه راست ره می‌نماید...»

شیوة شریف رضی در خصائص الائمة (ع) آن است که با تعبیر «بأسناد مرفوع» به اسانید اشارت کند، آنگاه امامی را که سند حدیث تا او فرا برده می‌شود یاد می‌نماید و بدین ترتیب از ستبر شدن کتاب تن می‌زند؛ هر چند گاه اسانید عالی کوتاه ثلاثی^{۱۶} را گاه یاد می‌کند، چنان که (در صفحه ۱۴) از حمیری - که پیاداست از قرب الاسناد اوست - چنین نقل کرده است:

«الحمیری، عن احمد بن محمد، عن جعفر بن محمد بن عبدالله بن [م، عن] عبدالله میمون، عن جعفر بن محمد، عن ابیه عن ابائه (ع) قال: مر امیر المؤمنین [م: + علیه السلام] فی ناس من اصحابه بکربلاء، فلما مر بها اغرورقت عیناه بالدموع من [م: - بالدموع من] البکاء، ثم قال: هذا مناخ رکابهم، و هذا ملقی رحالهم، و هاهنا تراقق [م: تهراق] دماؤهم، طوبی لک من تربة علیها تراقق [م: تهراق] دماء الاحبة»^{۱۷}
(یعنی: حمیری، از احمد بن محمد، و او از جعفر بن محمد، و او از جعفر بن عبدالله میمون، و او از جعفر بن محمد، و او از پدر خویش، و او از پدرانش (ع) نقل کرده است که:

امیر مؤمنان در جمعی از یارانش به کربلا گذر کرد و چون بر کربلا گذر می‌نمود اشک دیدگانش را پر کرد، سپس فرمود: اینجا آنجاست که مرکب‌هاشان فرود می‌آیند، و اینجا آنجاست که رخت و اثاثه‌شان را فرو می‌افکنند، و اینجا خونشان ریخته می‌شود؛ خوشا به حال تو ای خاک که خون دوستداران بر تو ریخته شود!

شریف رضی واپسین بهره از کتاب خصائص را - که از صفحه ۵۵ تا ۹۵ را فرا می‌گیرد و پایان کتاب است - «المنتخب من قضایاه [الی] الامام علی علیه السلام] و جوابات المسائل سئل عنها (یعنی: برگزیده داوریه‌های امیر مؤمنان (ع) و پاسخ پرسشهایی که از آن حضرت پرسیده‌اند)، خوانده است. استاد ما، علامه [شیخ آقا بزرگ طهرانی]، این بهره واپسین را یک سوم کتاب دانسته.^{۱۸}

بهره سوم

درباره انگیزه گردآوری کتاب:

شریف رضی قدس سره می‌گوید:

«گروهی از دوستان، آنچه را در فصل پیشگفته بود، پسندیدند؛ به بدایع آن دل دادند و از نمونه‌های ناب و سره آن در شگفت ماندند؛ پس درخواستند تا به گردآوری کتابی دست یازم که برگزیده سخنان امیرمؤمنان (ع) را، از همه گونه‌ای و هر نمونه‌ای، خواه خطبه و نامه و خواه اندرز و پند، دربرداشته باشد. ایشان می‌دانستند که چنین کتابی، چندان از شگفتیهای بلاغت و تازگیهای فصاحت و گوهرهای ادب عربی



سال بعد، یعنی به سال ۴۰۶ هـ. ق درگذشت.

۲- برادرش: علی بن حسین المرتضی [ملقب به علم الهدی] (درگذشته به ۴۳۶ هـ. ق).

۳- پسر عمویش؟

۴- ابن محمد: او همان ابوعلی حسن بن محمد بن ابی الریان وزیر (در گذشته به ۴۲۸ هـ. ق) است. او را در چکامه‌ای بدین آغازه ستوده است:

أشْكُورُ أَيْكَ مَدَامَعًا تَكْفُ
بَعْدَ النَّوَى، وَ جَوَانِحًا تَجِفُّ

شاد زدی؟

شریف چند پسرعمو داشته است، و عمویش، ابوعبدالله احمد بن موسی (درگذشته به ۳۸۱ هـ. ق) را در چکامه‌ای بدین آغازه رثا گفته است:

سلا ظاهر الانفاس عن باطن الوجد
فَأَنْ الذِّي أَخْفَى نَظِيرُ الذِّي أَبْدَى

از گزارش ابن عتبه (در گذشته به سال ۸۲۸ هـ. ق) در عمده الطالب (ص ۲۱۱) برمی‌آید که عمویش، احمد بن موسی، از سه پسر صاحب نوه شده است و این سه پسر عبارتند از:

۱- علی در بصره ۲- ابوالحسن موسی ۳- ابومحمد حسن؛ ولی دقیقاً نمی‌دانیم مراد کدامیک از ایشان است؛ هر چند بعید است اولی باشد، زیرا وی در بصره بوده، و چه بسا اصلاً، از روی مجاز، یکی از اقارب را به تعبیر «پسرعمو» یاد کرده باشد.

ازدی را هم نشناختم. شاید ابوالحسن عبدالصمد بن حسین بن یوسف بن یعقوب بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم ازدی باشد که به سال ۲۹۴ هـ. ق در بغداد زاده شده و به سال ۳۵۳ هـ. ق درگذشته است. خطیب بغدادی درباره‌ی وی گفته است: «به مصر کوچید و آنجا بباشید و از ابوعمر محمد بن جعفر قتات کوفی نقل حدیث کرد؛ ابوالفتح بن مسرور بلخی از وی سماع نمود و - در آنچه به خط او خوانده‌ام - گفته است که وی یک شب مانده از جمادالاولی، به سال ۳۵۳، در مصر درگذشت، و گفته است: وی ثقه بود.»^۳

شاید یکی از بزرگانی که شریف رضی با ایشان روابط دوستانه داشته و دردمندان در سوکشان شعر سروده، کسی باشد که اقدام به تألیف نهج البلاغه را از وی درخواست کرده است.

یکی از این بزرگان، ابوعلی فارسی (در گذشته به سال ۳۷۷ هـ. ق) است که رضی او را به چکامه‌ای بدین آغازه مرثیت گفته:

إِبَا عَلِيٍّ لِلْأَلْدَانِ سَطَا
وَلِلْخُصُومِ أَنْ أَطَالُوا اللَّغَطَا

یکی دیگر، صاحب بن عباد (درگذشته به سال ۳۸۵ هـ. ق) است که او را در چکامه‌ای در ۱۱۲ بیت و بدین آغازه مرثیت گفته است:

أَكْذَا الْمُنُونُ تَقْنَطِرُ الْأَبْطَالَا

آکذا المنون تقنطر الأبطال؟^۴

دیگر، ابراهیم صابی (درگذشته به سال ۳۸۴ هـ. ق) است که او را به چکامه‌ای بدین آغازه مرثیت گفته است:

أَعْلِمْتِ مَنْ حَمَلُوا عَلَيَّ الْأَعْوَادُ؟

أرأيت كيف حيا ضياء النادى؟^۵

دیگر، ابومنصور مرزبان شیرازی (درگذشته به سال ۳۸۳ هـ. ق) است که او را به چکامه‌ای بدین آغازه مرثیت گفته:

أَيُّ دُمُوعٍ عَلَيْكَ لَمْ تَصُبْ

وَأَيُّ قَلْبٍ عَلَيْكَ لَمْ يَجِبْ

دیگر، شیخ یوسف بن حسن بن عبدالله سیرافی نحوی (درگذشته به سال ۳۸۵ هـ. ق) است که وی را به چکامه‌ای بدین آغازه رثا گفته است:

يَا يُوسُفُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ دَعْوَةٌ

أَوْحَى إِلَيْكَ بِهَا ضَمِيرٌ مُوجِعٌ

دیگر، حسین بن احمد بن حجاج (در گذشته به سال ۳۹۱ هـ. ق) که بر بدیهه وی را چنین مرثیت گفت:

نَعُوهُ عَلَى ظَنِّ قَلْبِي بِهِ

فَلَلَّهُ، مَاذَا نَعَى النَّاعِيَانِ

دیگر، استادش، عثمان بن جتی (در گذشته به سال ۳۹۲ هـ. ق) که در رثای وی چکامه‌ای بدین آغازه سروده است:

أَلَا يَا لِقَوْمِي لِلْخُطُوبِ الطَّوَارِقِ

وَلِللْعَظْمِ يَوْمَ كُلِّ يَوْمٍ بَعَارِقِ

به نظر می‌رسد صمیم‌ترین ایشان با رضی، صابی باشد؛ نویسنده بزرگی که دوستی استواری با وی یافت و براساس دلبستگی به ادب اصیل عربی - که از آرزوهای و اندوههای مشترکشان مایه می‌گرفت - چکامه‌هایی میان ایشان رد و بدل شد. شاید صادقانه‌ترین توصیف از وفاداری رضی، آن باشد که در چکامه‌ای که ۱۲ روز پیش از وفات صابی به نظم کشیده بیان داشته.

بهره چهارم

ایشخوره‌های اندیشه امام علیه السلام

شریف رضی گوید: «چه، امیرمؤمنان (ع) چشمه و آبشخور فصاحت و رُستگاه و زادگاه بلاغت بوده است. او پردگیهای سخن را آشکار نمود و آئین سخنوری را آموزگار بود. گویندگان سخن‌ران همه به پیروی او ره پیمودند، و اندرزگویان تَرزبان، همه، از گفتار وی استعانت نمودند؛ با اینهمه، او گوئی سبقت ربود و اینان به وی ترسیدند، و او پیش افتاد و اینان واپس خزیدند. زیرا سخن او از آن سخنان است که در آن رنگی از علم خداست و بویی از گفتار مصطفی (ص).»

در این بهره، شریف رضی، از آبشخورهای اندیشه امام علی (ع) یاد می‌کند و به دو چیز اشاره می‌کند که آن دو «قرآن کریم» و «سنت پاک نبوی» اند. همچنین اشاره می‌کند که امام (ع) از این دو آبشخور، به شیوه خاص خود - که اسوه نسلهای سپسین خطیبان و واعظان قرار گرفت - بهره برده است. منابع سیره نبوی و تاریخ و تراجم، سرشار از آبشخورهای اندیشگی امام علی (ع) اند، زیرا آن حضرت در حیات اندیشگی و اجتماعی و سیاسی اش - که قابلیت‌های شخصی و خانوادگی آن بزرگوار زمینه‌ساز آن شد - همواره بدان دو منبع - یعنی کتاب و سنت - استناد می‌فرمود.

بدر عینی در شرح بخاری گفته است: «او علی بن ابی طالب هاشمی مکی مدنی است؛ برادر پیامبر خدا (ص) از راه مواخات که به وی فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی»؛ پدر سبطین، ریحانه‌های پیامبر؛ نخستین هاشمی که باب و مام‌اش هر دو هاشمی بودند، و نخستین خلیفه از بنی‌هاشم؛ یکی از آن ده تن که به ایشان مژده بهشت داده شد، و یکی از اعضای ششگانه شورا که پیامبر خدا هنگامی که از این جهان رفت از ایشان خشنود بود؛ یکی از خلفای راشدین، و یکی از عالمان خدایی آئین، و یکی از دلیران نامبردار و زاهدان شناسا به نام؛ یکی از پیشاتازان به سوی اسلام؛ و یکی از پایداران روز احد؛ او در همه هنگامه‌ها با پیامبر خدا (ص) حاضر بود، مگر در تبوک که پیامبر او را به جانشینی خود در مدینه گذاشته بود؛ در روز احد شانزده زخم برداشته، و در روز خیبر پیامبر (ص) رایت را بدو سپرد و خبر داد که فتح بر دست وی خواهد بود؛ مناقب او انبوه است، و احوالش در دلاوری مشهور؛ و اما علم او: در برترین پایه از علوم جای داشت.»^{۲۰}

بهره پنجم
در بلاغت امام علیه السلام:
شریف رضی گوید:

است. شاید به درازا کشاندن سخن در بلاغت امام بیهوده باشد، چون گفتارهای منقول از آن حضرت (ع) بهترین دلیل است بر آن که او امام کلام است؛ همچنین است هنبازی او در ادب و شعر عربی. پایگاه او در اینهمه، متناسب و بسان پایگاه بلند خاندان او در جامعه صدر اسلام است. ابن عبدربه (در گذشته به سال ۳۲۸ ه. ق) گوید: «ابوبکر شاعر بود، و عمر شاعر بود، و علی شاعرترین این سه تن بود.»^{۲۱}

این حال، برای کسی که در گاهواره شعر و ادب پرورش یافته، طبیعی است. چه، نیای او، عبدالمطلب شاعر بود؛ ابوطالب هم شاعر بود. بدین ترتیب، بلاغت امام، خصلتی سرشتینه بود که از سپیده دم دعوت اسلامی تا شهادت آن بزرگوار، با همه رخدادهای اسلام، همراه شده بود. این حقیقت، بر کسی که با تاریخ اسلام آشنا باشد، پوشیده نیست؛ و از همینجاست که شیخ محمد عبده گفته است: «در اطلاع یافتن از کتاب نهج البلاغه، حکم تقدیر یا من یار شد و به طور کاملاً اتفاقی، بی آن که کوششی کرده باشم به آن دست یافتم. در آن زمان، سری نابسامان و خاطری پریشان داشتم، و با همه اشتغالات فراوانم، از کارهای اصلی خود برکنار شده بودم. پس این کتاب را مایه آرامش و چاره گرفتاریهایم شمردم. به تصفح برخی از صفحات آن پرداختم و در شماری از عبارتهایش، در مواضع گوناگون و موضوعات پراکنده، درنگ کردم. در هر مقام با خود می‌پنداشتم آتش جنگ زبانه کشیده و دستها به تاراج گشوده شده؛ دولت بلاغت و صولت فصاحت را هم مشاهده می‌کردم؛ پندارها طفیانگری می‌کردند و تردیدها زشتکاری می‌نمودند؛ ولی سرانجام می‌دیدم که حق پیروز است و باطل شکست خورده؛ شک به کوی گمنامی خزیده و تردید پیاله خاموشی و فراموشی سرکشیده؛ و تدبیرگر این دولت و سلحشور جانباذ این صولت، امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع) بود که درفش پیروزمند آن را بر دوش می‌کشید.»^{۲۲}

بهره ششم

در تبویب کتاب:

رضی گوید: «چنین دیدم که سخنان امام (ع) بر سه گونه است: نخست: خطبه‌ها و فرمانها، دوم: نامه‌ها و نبشتارها، سوم: حکمت‌ها و پندها.

پس به یاری خداوند جلیل آهنگ آن کردم که نخست به گزینش بهترین خطبه‌ها بپردازم، آنگاه بهترین نامه‌ها، و سپس بهترین‌های حکمت و ادب؛ و از برای هرگونه، بابی جداگانه بسازم.»

شریف رضی در این بهره به تبویب کتاب در سه بخش اصلی - که البته آنها را شماره‌گذاری نکرده است - اشاره می‌کند. این سه بخش عبارتند از:

۱ - خطبه‌ها و فرمانها - که شمار آنها ۲۳۹ است.

۲ - نامه‌ها و نبشتارها - که شمارشان ۷۹ است.

«پس با علم به آن سود بزرگ و نام خنیده و پادافراه اندوخته که در این کار هست، دستیازی به آن را پذیرفتم، و بر آن شدم که با این کار پایگاه بزرگ امیرمؤمنان (ع) را در این هنر، افزون بر آنچه محاسن بسیار و فضائل بیشمار، قرانمایم، و نشان دهم آن حضرت (ع) است که از پیشینیان دیرینه‌ای که از ایشان، اندکی نه در خور شماره، و پراکنده‌ای آواره، از این جنس سخنان، بازگفته می‌شود، پیشتر تاخته و یکه‌تازانه به غایت مقصود دست یافته، او که سخنش دریائی بی‌کران، و انبوهی بی‌پایان را می‌ماند. خواستم در نازش به آن حضرت - که درودهای خداوند بر او باد -، تمثل به سروده فرزندق مرا روا باشد:

ای جریر! آنگاه که در انجمن‌ها گرد آئیم [و مفاخرت نمائیم، بدان که] اینان پدران من‌اند، پس [اگر می‌توانی] مانده‌شان را برایم بیاور [و به چنین نیاکانی نازش کن!].»

رضی، در این بهره، اشارت می‌کند که امام (ع) در بلاغت پیشرو

۳ - حکمت‌ها و پندها - که شمارشان ۴۷۸ است.

شریف رضی یک فصل کوتاه هم به کتاب افزوده است که در خطبه از آن سخنی نگفته، ولی آن را در بخش حکمت‌ها و پندها، با عنوان «فصل نذکر فیہ شیئاً فی اختیار غریب کلامه المحتاج الی التفسیر»^{۳۳} آورده است. این فصل شامل نه حدیث است. گمان می‌رود افزایش سخنان غریب آن حضرت، پس از آن باشد که وی غریب الحدیث ابوعبید را مطالعه کرده و به موافقت آن باب جنگانه‌ای از برای حدیث غریب قرار داده است. این هم که شریف رضی در همین فصل یکجا می‌گوید: «هنا معنی ما ذکره أبوعبید القاسم بن سلام»^{۳۴}، بر گمان ما دلالت می‌کند. ابوعبید قاسم بن سلام (درگذشته به سال ۲۲۴ هـ. ق.) پاره‌ای از آنها را در غریب الحدیث خویش آورده. همچنین است ابن قتیبه عبدالله بن مسلم مروزی (درگذشته به سال ۲۵۷ هـ. ق.). ابن ابی الحدید نیز در پایان شرح خویش گفته: «هم‌اکنون از سخنان غریب آن حضرت، آنچه را نه ابوعبیده و نه ابن قتیبه در گفتار خویش آورده‌اند، یاد می‌کنم و به شرح آن می‌پردازم».

بهره هفتم

درباره استدراک:

رضی گوید: «در هر باب برگزیده‌ای برفازدم تا اگر سخنی را هم‌اکنون به دست نیآورده باشم و در آینده فرادستم آید، در آن جای دهم. اگر هم کلامی از امام (ع) فرادستم آمده که در میانه گفت و شنود است، یا پاسخ پرسش کسی، یا درباره چیزی جز آنچه در سه باب یاد کردم و بنیاد کار را بر آن نهادم، آن را به بابی که با آن سازگارتر است و به محتوای آن سزوارتر، در پیوسته‌ام.»

طبیعت هر کاری که منوط به تتبع در منابع باشد، مستلزم استدراک است. شریف رضی، خود، مجالی را برای اینگونه استدراکات آماده ساخته، و - چنانکه در این بهره بصراحت بیان می‌کند - بخشهایی از برگه‌های سپید را برای استدراک خالی گذاشته است.

وی در پایان نهج البلاغه هم بدین نکته تصریح می‌کند: «چنان که در آغاز شرط کردیم، تصمیم ما این شد که اوراقی سپید در پایان هر باب بیفزائیم تا آنچه از دست شده و به دست آریم، در آن به ثبت و ضبط آریم. شاید چیزی که بر ما پوشیده بوده است، روشن گردد، و چیزی که فرادست نیامده بوده، دستیاب شود.»^{۳۵}

مستدرک بر نهج البلاغه، از احمد بن یحیی بن احمد بن ناقه در کتاب ملحق نهج البلاغه‌ی او هست. مجموع این خطبه‌ها و ملحقات، همه، به خط محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن طویل صفار حلّی است که باشنده واسط بوده و به سال ۷۲۹ هـ. ق دست از کتابت آن برداشته.^{۳۶} ابن ابی الحدید (درگذشته به سال ۶۵۶ هـ. ق) نیز حکمت‌هایی را که از آن حضرت روایت شده و در نهج البلاغه نیامده است، به عنوان «الکف المختارة» (۱ هزاره برگزیده)، بر بخش سوم کتاب استدراک نموده و در مقدمه آن گفته است: «ما هم‌اکنون آنچه را جماعتی به آن حضرت نسبت داده‌اند ولی رضی یاد نکرده است، یاد می‌کنیم. پاره‌ای از

این سخنان به نام آن حضرت مشهور است؛ و پاره‌ای دیگر چنین شهرتی ندارد، ولی از او روایت گردیده و بدو منسوب شده است؛ پاره‌ای هم از سخنان حکیمانی غیر از اوست ولی مانند سخن و مشابه حکمت اوست؛ و چون این سخنان شاخه‌هایی سودمند از حکمت را دربرداشت، مصلحت آن دیدیم که این کتاب را از آنها تهی نگذاریم، چرا که چون تکمله و تتمه‌ای از برای کتاب نهج البلاغه است.»^{۳۷}

علی جندی و گروهی دیگر هم در سجع الحمام فی حکم الامام (ع)، بر بخش حکمت‌ها استدراک نموده‌اند. جندی در سجع الحمام (ص ۶۰ چاپ بیروت، به سال ۱۳۶۸ هـ. ق) چنین می‌گوید: «لیک بسیاری از سخنان امام (ع) در کثیری از کتابهای ادب و تاریخ پراکنده بمانده است که در زیبایی و دلربایی و استواری و رسائی، از آنچه در این کتابها وارد شده، فروتر نیستند. بسیاری هم از آنچه در این کتابها آمده، نیاز به تصحیح و شرح دارند و به تحریف و ابهام فراوان دچارند. صواب آن دیدیم که این حکمت‌های پراکنده را در یک رشته و مجموعه گرد آوریم و آنچه را از کلام امام تشخیص دادیم و از چشمه اندیشه و برهنجار گفتار او یافتیم، از این میانه برگزینیم. آنگاه این برگزیده‌ها را ترتیب آلفبائی دادیم تا رجوع به آن و دستیابی به مواضع مختلفش آسان گردد. نیز، بر آنها شرح نوشتیم، و در این شرح، بر آن بوده‌ایم که واژگان غریب را تفسیر کنیم و پرده از چهره معانی برگزیریم؛ همچنین سخن شاعرانی را هم که بر این حکمت‌ها دست یافته و درونمایه آنها را در کالبد قافیه و خیال به ودیعت نهاده‌اند، آوردیم؛ تا این کتاب - چنان که ابوالعباس میرد در وصف کتاب خود، الکامل گفته است - به خودی خود بسنده باشد و از این که خواننده برای تفسیرش به کسی دیگر روی آورد، بی نیاز گردد. مرجع هر حکمت را در ذیل آن آوردیم و رمزی متناسب، بدین تفصیل، از برای آن قرار دادیم:

۱ - هزار سخن برگزیده ابن ابی الحدید - با رمز «ح».

۲ - حکمت‌های کوتاه مندرج در کتاب نهج البلاغه - با رمز «ر».

۳ - حکمت‌های کوتاه مندرج در کتاب دستور معالم التحکم - با رمز «ق».

۴ - حکمت‌های مندرج در کتاب البیان والتبیین جاحظ - با رمز «ب».

۵ - حکمت‌های مندرج در کتاب عیون الأخبار ابن قتیبه - با رمز «ع».

۶ - حکمت‌های مندرج در کتاب الکامل میرد - با رمز «ک».

۷ - حکمت‌های مندرج در کتاب الأعجاز والأیجاز ثعالبی - با رمز «ز».

۸ - حکمت‌های مندرج در کتاب التمثیل والمحاظره‌ی ثعالبی - با رمز «ت».

۹ - حکمت‌های مندرج در کتاب اسرار البلاغه‌ی عاملی - با رمز «س».^{۳۸}

کتابهایی به عنوان مستدرک نهج البلاغه پدید آمده‌اند که مؤلفانشان به شیوه رضی پایبند نبوده و هدفی را که او دنبال کرده است، پی نگرفته‌اند، بل که مقصودشان گردآوری چیزهایی بوده که در نهج البلاغه نیست. این البته هدفی والا است که به سامان‌دهی مسانید نزدیک‌تر است تا گزینش سخنان بلیغ امام (ع) از جمله این کتابهاست:

۱ - مستدرک نهج البلاغه، موسوم به مصباح البلاغه، فراهم آورده

سیدحسن میرجهانی طباطبائی، چاپ شده در دو مجلد در طهران به سال ۱۳۸۸ هـ. ق.

از گفتار امیرمؤمنان (ع) می‌پردازد و در پی گرفتن سخنان پیاپی اصراری ندارد، زیرا غرض وی یادکرد فصاحت امام (ع) است، و اگر همه این خطبه‌ها را، چنان که بوده‌اند، می‌آورده است، چند برابر کتابی که گرد آورده است می‌شد.»^۳

شیخ هادی کاشف‌الغطاء این شیوه وی را به تفصیل توضیح داده و گفته است: «مؤلف نهج‌البلاغه جز آنچه را برگزیده و اختیار نموده است نقل نمی‌کند، و در اختیار نیز، به حسب ذوق و شناخت خویش، سخنان هرچه بلیغ‌تر و هرچه فصیح‌تر را برمی‌گزیند. چه بسا از یک خطبه فقرات معدودی را اختیاری می‌نماید و باقی خطبه را را می‌سازد و گاه یک خطبه را از خطبه‌های پراکنده یا سخنان مختلف موجود در مواضع جداگانه جمع می‌کند؛ وی خود در دیباجة کتابش بدین روش تصریح نموده است. مواردی از نهج‌البلاغه را که از این قبیل است، عیناً در یک مأخذ مستقل نمی‌توان یافت، ولی پژوهنده می‌تواند فقراتی چند را به طور ناپیوسته و ناپایبند پیدا کند، چنان که ما در برخی مواضع نهج‌البلاغه به چنین چیزی بازخورده‌ایم.»^۴

وی همچنین گفته: «در اینجا نکته‌ای هست که باید مورد توجه قرار گیرد و تردیدهایی که طولانی بودن برخی عهدنامه‌ها یا خطبه‌ها برمی‌انگیزد، به وسیله آن دفع می‌شود. آن نکته این است که سید شریف گاه یک خطبه را از خطبه‌هایی که فصول و فقراتی از آنها اختیار می‌کند، برمی‌گزیند و به یکدیگر پیوند می‌دهد. گاه این گزینش از خطبه‌های مختلف و سخنان پراکنده صورت می‌گیرد و او برگزیده‌های خود را گرد می‌کند و به شکل یک خطبه درمی‌آورد. ما در آنچه گذشت، بدین مطلب اشارت نمودیم و از شارحان نهج‌البلاغه شارح فاضل و شارح علامه و استاد محمد عبده بدین مطلب توجه داده‌اند. شیخ محمد عبده، ذیل عبارت «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُوا»، در شرح خود (ص ۵۵)، گفته است: این گفتار را رضی چنان مطرح کرده که پنداری یک پاره است که درباره یک غرض گفته شده، ولی چنین نیست؛ بلکه چند پاره جداگانه است که هر یک در معنایی جز معنای دیگری به کار رفته، و چهار بخش دارد... (آلی آخر) و من [= شیخ هادی کاشف‌الغطاء] می‌گویم که این امر می‌تواند از دیباجة کتاب نهج‌البلاغه مستفاد گردد؛ چه سیدرضی - رحمه‌الله - به آن توجه داده و عذر خویش را تبیین کرده و از این روی اعتراضی بر وی نیست.»^۵

عبدالعزیز دهلوی (درگذشته به ۱۲۳۹ هـ. ق) در التحفة الأثنی عشریه گفته است «هرچه متفق علیه جماعه امت باشد حق است و خلاف آن باطل بدلیل آنچه در نهج‌البلاغه که به اجماع شیعه صحیح و متواتر است از امیرالمؤمنین (رض) روایت نموده فی کلام له (ص): الزموا السواد الأعظم فان یدالله علی الجماعه و آیاکم والفرقة فان الشاذ من الناس الشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذئب، و ایضا در شروح نهج‌البلاغه که تصنیف امامیه‌اند نوشته‌اند ماصح عن امیرالمؤمنین (رض) انه کتب آلی معاویه: الا ان للناس جماعه یدالله علیها و غضب الله علی من خالفها فنفسک تفسک قبل حلول الغضب، و قد آورد الرضی بعض هذا الكتاب وأسقط منه صدره لكونه مخالفاً لمذهبه المبنی علی

۲ - نهج السعادة فی مستدرک نهج‌البلاغه، فراهم آورده شیخ باقر محمودی، چاپ شده در نجف، در هفت بخش، به سال ۱۳۸۵ هـ. ق.

۳ - نهج‌البلاغه الثانی (آنچه در نهج‌البلاغه نیامده)، فراهم آورده شیخ جعفر حائری، چاپ شده توسط مؤسسه دارالهیجره، در قم، به سال ۱۴۱۰ هـ. ق.

سزاوارتر از استدراک، مراجعه به نسخ مختلف خود نهج‌البلاغه است، و این کار از یک تن ساخته نیست. قدیم‌ترین آنها، دستنوشتی است در کتابخانه مدرسه سپهسالار که نه امکان عکس برداشتن از آن به من داده شده و نه - جز آنچه می‌نویسم - امکان نقل از آن را یافته‌ام. این دستنوشته، دستنوشتی کامل و کهن و ظاهراً از سده پنجم است که به شماره ۳۰۸۳ و ۳۰۵۶ در آن کتابخانه به ثبت رسیده. پس از انتهای بخش حکمت‌ها، در آن چنین آمده است: «و هذا آخر انتهاء الغایة بنا آلی قطع المختار من کلام امیرالمؤمنین (ع)» تا آنجا که گوید: «و ما توفیقنا آلا یالله علیه توکلنا و هو حسینا و نعم الوکیل». آنگاه با رنگ سرخ نوشته شده: «زیادة کتبت من نسخة کتبت علی عهدالمصنف، و قال (ع)» و در ادامه، با رنگ سیاه چنین آمده: «الدنیا خلقت لغيرها، و لم تخلق لنفسها، أن لبني أمیة مروداً - بحرون فیه، و لو قد اختلفوا فیما بینهم ثم کادتهم الضیاع لعلبتهم. والمردود - هانئا - مفعول من الأرواد و هو الأمهال والأنظار، و هذا من أفصح الکلام و أغریه، فکأنه (ع) شبه المهلة التي هم فیها بالمضمار الذی - بحرون فیه آلی الغایة، فأذا بلغوا منقطعها انتقض نظامهم بعدها، و قال (ع)» (پایان).

یاری، شاید برآوردن این آرزو، کسی جز مرا دست دهد.

بهره هشتم

درباره شیوه گزینش:

رضی (ره) گوید:

«چه بسا در آنچه می‌گزینم، فصولی ناهماهنگ افتد و گفتارهایی نیکو، به رشته ناکشیده، ماند؛ چرا که من در پی آوردن پاره‌های برجسته و درخشانم و آهنگ مراعات پیوند و ترتیب ندارم.»

نگاهی گذرا به مولفات رضی از مشغولیت و اهتمام ادبی او به میراث اسلامی پرده برمی‌دارد. چه، او زنجیره‌ای همپیوند از نگارشها را درباره مجاز قرآن و مجازات نبوی و بلاغت امام علی بن ابی‌طالب (ع) پدید آورده است و درحقیقت، موهبتیهایی که از آدب عربی داشته و پیشتازیش در میدان سرایش، او را بدین سوی رانده است. وی با شیوه خاص خود در هر سه عرصه ظاهر شده است، و یکی از امتیازات این شخصیت هوشیار آن است که شیوه خود را در دیباجة هر کتابی که نوشته است، شرح داده و از همان آغاز اعلام کرده است که هدف وی بلاغت - ازجمله مجاز و استعاره - است. شیوه او در گردآوری نهج‌البلاغه همین است و این بر متتبع منصف پوشیده نیست.

گروهی از کسانی که به مطالعه و تحقیق در نهج‌البلاغه پرداخته‌اند، به این شیوه توجه داده‌اند. شاید نخستین ایشان ابن ابی‌الحدید باشد که در شرح نهج‌البلاغه گفته است: «ولی رضی - رحمه‌الله - به گزینشگری



والفرقة، فروی اخره و هو قوله و اتق الله فیما لیدیک وانظر فی حقه علیک».^{۳۳}

جلالی [= نویسنده] گوید: این ناشی از جهل دهلوی نسبت به شیوه تألیف و تاریخ است؛ زیرا که جماعت به خلافت علی (ع) اعتقاد داشتند و شکاف به دست معاویه پدید آمد، و او کسی است که از جمهور مسلمانان همروزگارش منحرف و رویگردان شده است. پس صدر خطبه با مذهب رضی ناسازگار نیست، و تنها از این روی آن را ذکر نکرده است که شیوه او در گردآوری کتاب، توجه به کلام بلیغ بوده. در روایت «اتق الله فیما لیدیک و انظر فی حقه علیک»، سجع و بلاغتی است که در آنچه دهلوی آورده نیست؛ و کسی که از این ذوق و شناخت بی بهره باشد، سخن گفتن با او سودی ندارد.

عمر فروخ هم به چنین اشتباهی دچار شده و گفته است: «شریف رضی نتوانست همه نامه‌ها و خطبه‌های امام علی را به ثبت آورد، زیرا درازدستی زمانه، برخی از آنها را پیش از آن روزگار از میان برده بود و حتی بسیاری از خطبه‌هایی که شریف رضی یافته است، به طور کامل به دست او نرسیده. از همین رو، خود شریف رضی پیش از آغاز متن بیشترین خطبه‌هایی که در نهج البلاغه آورده است، می‌گوید: «و من خطبه له (ع)» و این نشان می‌دهد که این خطبه‌ها به طور کامل به دست او نرسیده است».^{۳۴}

شیوه شریف رضی، در واقع، گزینش از خطبه‌هاست و نه آوردن متن کامل خطبه. شریف در تألیف خود یک طرح و شیوه را در پیش گرفته بود، و آن شیوه گزینش بهره‌هایی است که دارای ارزش ادبی باشد. تخصص و ذوق ادبی او چنین اقتضا می‌نموده، و این خوی اهل ادب است.

وی همچنین در این کار از شیوه محدثان در ذکر آسانید رویگردان بوده است، و این اهمیت دیگر مباحث مربوط به این روایات را فرو نمی‌کاهد، زیرا وی اصلاً کاری با این جنبه نداشته است، و من گمان می‌کنم که اگر شریف رضی می‌دانست، حذف آسانید به شبهه بدل خواهد شد، حتماً به یادکرد آنها می‌پرداخت.

او این شیوه را در مورد بلاغت قرآن و بلاغت حدیث نبوی به کار گرفته است، و طبیعی بوده که در پی آنها بلاغت کلام علوی را نیز به بررسی بگیرد.

تبیین شیوه شریف رضی در دیباچه این کتاب و دیگر کتابهایش که از ولاء اهل بیت (ع) و دفاع از ایشان و نازش به میراثشان سرشارند، شکی باقی نمی‌گذارد که وی در گردآوری نهج البلاغه در درجه اول بر روایات اهل بیت (ع) تکیه کرده، و اگر از جز ایشان سخنی در میان می‌آورده از برای آنست که با برشمردن همسوییها، بر خصم حجت آورده باشد. از اینجا درنمایه سخن دکتر احسان عباس را می‌توان دریافت که در کتاب الشریف الرضی اش می‌گوید: «دور نیست که وی اهتمام زیادی در تحقیق انتساب سخنانی که گرد می‌آورده است، نکرده باشد. او خود خستو شده است که روایات سخنان سرور ما، علی، بسیار اختلاف دارند»^{۳۵} هدف اصلی وی، برجسته‌سازی سخنان اقصیح و ابلغ بوده است، و در این راه به

جستجویی فراخ دامنه دست یازیده، و هنگامی که نسبت یک سخن به امام علی (ع) مورد تردید بوده، از آن دست نمی‌داشته، و آنچه را هم مشترک النسبه بوده به کنار نمی‌نهاده است. این چیزی است که حقیقت کتاب، یعنی طریقه شریف را در گردآوری و گزینش، تبیین می‌کند. چنان که خطبه‌ای هست که جاحظ در البیان والتبیین به نام معاویه آورده ولی خود او در این نسبت تشکیک نموده و گفته است: «این خطبه، به سخن علی، مانده‌تر است»؛ شریف رضی هم با تکیه بر تشکیک جاحظ و این که او در رای خود ناقدی بصیر است، خطبه مذکور را در نهج البلاغه درج کرده است؛ لیک جاحظ خطبه دیگری را در البیان والتبیین به نام علی قَطْرَى بن الفُجَاطَه آورده و شریف آن را در نهج البلاغه به نام علی [علیه السلام] درج کرده و این بار، در روایت، به کسی که او را ناقد بصیر خواند، اعتماد نکرده است. «درحقیقت، شریف رضی (ره)، درباره خطبه امام بر روایات اهل بیت تکیه کرده و سخن جاحظ را فقط در تأیید و تقویت روایت خود آورده است؛ زیرا جاحظ شیعی نیست تا در سخنی که موافق مذهب اهل بیت (ع) است، مورد اتهام قرار گیرد. به همین منوال، شریف سخن دیگری را که با آن همدانستان نبوده است، یاد نکرده؛ و ناقد بصیر بودن جاحظ باعث نمی‌شود که وی در هر حالت و هر روایتی چنین باشد.

بهره نهم

درباره شخصیت امام (ع):

رضی گوید: «از شگفتیهای امام (ع) که در آن یکه‌تاز و بی‌هتّابز است، آن است که هرگاه درنگرند، در گفتارهای وی درباره پارسی و پند و یادآوری و بازداري، درنگرد و اندیشه‌گر در آن بیندیشد، و در دل نیاورد که این گفتار از چنونی است که پایگاش والاست، و فرمانش روا، و به فرمانروایی بر زیر دستان چیره، بی هیچ گمان آن را گفتار کسی می‌شمارد که جز زهدورزی و عبادتگری بهره و پیشه دیگری ندارد، در گوشه خانه‌ای خزیده، و یا در دل کوهی خلوت گزیده، بجز آوای دم خویش را نمی‌شنود، و جز خود را نمی‌بیند. چنان کسی به دشواری باور دارد که این سخنان، گفتار کسی است که با تیغ آهیخته در هنگامه کارزار فروشود، سرها را از تن بیفشانند و دلیران را به خاک و خون کشاند، و با تیغی بدرآید که خون از آن روان است و آنچه فرو می‌چکاند خون دل جنگاوران است. با اینهمه و در عین حال، پارسی پارسیان باشد، و برترین مردان خدا. این از فضیلت‌های شگفت‌انگیز و ویژه‌های باریک و دلاویز اوست که به آن خصلتهای ناهمساز را با هم گردآورد و خوبیهای واگریزنده و پراکنده را با هم آشنایی دهد. چه بسیار، در این باره، با یارانم گفت و گو کردم، و از دل و جانشان شگفتی برآورد، که اینجا برآستی جایگاه پند آموختن و زینت فکرت برافروختن است.»

بسیاری، از خلال خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های رسیده از امام علی (ع)، به مطالعه جوانب گوناگون زندگانی امام (ع) پرداخته‌اند و کتابخانه نهج البلاغه از اینگونه مطالعات سرشار است.

ما، در این زمینه، دو گفتار از کسانی می‌آوریم که - چنان که شاید بدان ژرفا و دریافتی که باید - به امام علی (ع) به عنوان یک پیشوای

دینی باور نداشته‌اند:

ابی‌الحدید معتزلی می‌پرسد و می‌گوید: «من چه بگویم درباره مردی که دشمنان و کین‌توزانش به فضل او خستو آمده و نتوانسته‌اند مناقبش را انکار کنند و فضلش را کتمان نمایند! بنی‌امیه کوشیدند تا فروغ او را خاموش سازند، بر همه منابر او را لعن کردند، ستاینده‌هایش را به زندان افکندند و به قتل آوردند، از روایت هر حدیثی که متضمن فضیلت او باشد یا نامش را بفرزاد جلوه‌گیری کردند، تا جایی که نمی‌گذاشتند کسی به نام وی نامیده شود، ولی اینهمه جز بر رفعت و علو او نیفزود، و چون مشک بود که هرچند پوشیده دارندش بوی خوش بپراکند و رایحه دلپسند به مشام آورد، و چون خورشید که نمی‌توانش با کف دستی پوشید، و چون روشنایی روز که اگر یک چشم آن را ندید، چشمهای فراوان آن را دریابند. چه بگویم درباره مردی که هر فضیلتی را به نام او بازخوانند، همه فرقه‌ها به او انجامند، و هر طائفه‌ای او را از دیگری ربایند!»^{۳۷}

همچنین گفته است: «و من چه بگویم درباره مردی که پیشتر از مردمان به سوی هدایت رفت و در زمانی که همه اهل زمین سنگ می‌پرستیدند و آفرینشگر را انکار می‌کردند به خداوند ایمان آورد و او را به پرستش گرفت. در راه توحید هیچکس، جز آن که به سوی همه نیکوئیها پیشتازست، یعنی محمد رسول خدا - صلی‌الله علیه و آله - بر او پیشی نگرفته است.»^{۳۸}

جبران خلیل جبران مسیحی هم گفته است: «علی بن ابی‌طالب در حالی درگذشت که شهید عظمت خویش بود؛ درحالی درگذشت که نماز بر لبان داشت؛ در حالی درگذشت که در دل او شوق خدا بود و عرب حقیقت مقام و پایه او را نشناخت تا آنکه از همسایگان‌شان، یعنی ایرانیان، مردمانی برخاستند که فرق میان گوهر تابان و ریگ بیابان را می‌دانستند؛ پیش از آنکه رسالت خود را در برابر جهان بتامی بگزارد درگذشت؛ چونان پیامبران نیکخواه درگذشت که به شهری رهسپار می‌شوند که شهر ایشان نیست، به سوی قومی که قوم ایشان نیست و در زمانه‌ای که زمانه ایشان نیست؛ لیک دست پروردگارت در کارست و او داناتر است.»^{۳۹} گرد آمدن این صفات عالی در یک تن متعذر است، و شاعر اهل‌البیت، سید صفی‌الدین حلی (درگذشته به ۷۵۲ هـ. ق) چه نیکو گفته است:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَصْدَادُ

فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

زاهد حاکم حلیم شجاع

ناسک فاتک فقیر جواد

شِيمَ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطًّا

و لَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ^{۴۰}

(یعنی: ویژگیهای تاهمساز در تو گرد آمده‌اند و از این روی بی‌همالی! پرهیزکاری فرمانروا و بردباری دلیر و پارسایی جنگاور و درویشی بخشنده! خوبیایی که در هیچ بشری گرد نیامده‌اند و بندگان خداوند از مانند این خوبیها برخوردار نیستند.)

بهره دهم

درباره ناهمسازی روایتها:

رضی (ره) گوید: «بود که در این گزینش، لفظ مُردد و معنای مکرر آمده باشد و عذر ما در این باب آن است که روایتهای کلام آن حضرت (ع) سخت اختلاف دارند. گاه سخن برگزیده ما در روایتی بوده و به همانسان نقل شده، سپس در روایتی دیگر به گونه‌ای جز گونه نخستین یافت شده است که یا افزونه‌ای برگزیدنی دارد و یا عبارتی در خوبی سرآمد در چنین حالی می‌باید که این روایت هم بیاید، تا هم پشتوانه گزینش نخستین گردد، و هم سخنان گرانبها از کف نرود. تواند بود که گذشت زمان برگزینش نخستین، سبب شده باشد که از روی سهو یا فراموشی - و نه قصد و عمد - پاره‌ای از همان گزیده پیشین را بازنوشته باشم.»

ناهمسازی روایتها، حقیقتی است که هرکس اندک سروکاری با روایات داشته باشد - خواه روایات نبوی و خواه علوی و خواه تاریخی - با این حقیقت روبه‌رو می‌گردد. اگر یکی از روایتها بر دیگری ترجیح داشته باشد، به ضرورت می‌باید برتری داده شود؛ و در غیر این صورت دوامکان وجود دارد: یا فرو نهادن هر دو و یا یاد کردن هر دو؛ و این امکان اخیرالذکر، راه حلی است که شریف رضی برگزیده؛ و در آن بر صواب است؛ زیرا فرو نهادن و ترک بی‌سبب هریک از روایتها، فرو نهادن و رها کردن تراث است.

شریف رضی از روایت‌های مختلف یاد کرده، می‌گوید: «این گفتار در آنچه پیشتر آورده شد، آمده است، لیک به سبب اختلافی که میان دو روایت بود، آن را دوباره در اینجا آوردیم.»^{۴۱}

نیز می‌گوید: «پاره‌ای از این گفتار در خطبه‌های گذشته، بیامد، لیک در اینجا افزونه‌ای دارد که دوباره آوردنش را در بایست گردانیده است.»^{۴۲} در جای دیگر هم می‌گوید: «برگزیده این خطبه پیشتر بیامد، لیک در این روایت آن را در زیادت و نقصان با آنچه گذشته ناهمساز یافتیم و همین، دوباره به ثبت آوردنش را در بایست گردانید.»^{۴۳}

ابن ابی‌الحدید هم گفته: «بدان که این خطبه را نصرین مزاحم در کتاب صفین به وجهی آورده که بتایر آن، رضی در آنچه آورده می‌باید پاره‌ای از خطبه‌های دیگر را بر این خطبه افزوده باشد، و این خوبی اوست؛ زیرا غرض وی گزینش گفتارهای فصیح و بلیغ آن حضرت بوده.»^{۴۴} نمونه این تکرار را در خطبه‌ای می‌بینیم که آن حضرت در «ذی‌قار»^{۴۵} ایراد فرموده‌اند. رضی منتخبات و گلچین‌هایی از آن برگرفته؛ قسمتی را در خطبه شماره ۱۰ یاد کرده، قسمتی را در خطبه شماره ۲۱، و قسمتی دیگر را در ذیل شماره ۱۳۲.

بهره یازدهم

درباره منابع کتاب:

شریف رضی (ره) گوید: «با اینهمه دعوی نمی‌کنم که بر همه اطراف و اکناف گفتار آن حضرت (ع) احاطه دارم تا چیزی از دسترس من

۳. تاریخ ابوجعفر محمدبن جریر طبری (در گذشته به سال ۳۱۰ هـ . ق.) - حکمت ۳۷۱، ص ۴۱۴.
 ۴. الجمل ابو عبدالله محمدبن عمر واقدی (در گذشته به سال ۲۰۷ هـ . ق.) - نامه ۷۵، ص ۳۶۳.
 ۵. غریب الحدیث ابوعبید قاسم بن سلام هروی (در گذشته به سال ۲۲۴ هـ . ق.) . البته رضی نام کتاب را یاد نکرده، بلکه گفته است: «هذا مما ذكره ابوعبید القاسم بن سلام» (در حدیث غریب ۴، ص ۴۳۰) ولی روشن است که کتاب پیشگفته را در نظر داشته.
 ۶. مغازی سعید بن یحیی اموی (در گذشته به سال ۲۴۹ هـ . ق.) - نامه ۷۸، ص ۳۶۴.
 ۷. المقامات فی مناقب امیرالمؤمنین (ع) ابوجعفر محمدبن عبدالله اسکافی، (در گذشته به سال ۲۴۰ هـ . ق.) - نامه ۵۴، ص ۳۴۸ و ۳۶۴.
 ۸. المقتضب ابوالعباس محمدبن یزید میرد (در گذشته به سال ۲۸۶ هـ . ق.) - حکمت ۴۶۴، ص ۴۲۶.
- در نهج البلاغه جز این هشت کتاب، از مآخذی دیگر به صراحت نام نبرده است؛ ولی یک جا (نامه ۷۴، ص ۳۶۲) از خط ابومنذر هشام بن محمد کلبی (در گذشته به سال ۲۰۴ هـ . ق.) نقل مطلب کرده و شاید از یکی از کتابهای او نقل کرده باشد زیرا هشام در زمینه اخبار کثیرالتالیف است.
- شیخ هادی کاشف الغطاء درباره این که شریف رضی چرا تنها از این مآخذ نام برده است، می‌گوید: «گویا سبب این که او تنها منبع برخی از مندرجات کتاب را یاد کرده است، و نه همه را، این است که نسبت آن برخی به امیرالمؤمنین (ع) نزد او محقق نبوده، ولی نسبت دیگر مندرجات، مورد اطمینان و وثوق وی بوده، احتیاجی به ذکر منبع آن‌ها نمی‌دیده، و خود مسئولیت نقل و انتساب آنها را برعهده می‌گرفته است. این کار، عادت مؤلفان قدیم بوده... شاید هم سبب آن بوده که در نسبت این موارد اختلاف وجود داشته یا به شخص دیگر هم نسبت داده شده بوده‌اند، و منبعی که او یاد کرده، مطلب را به امام (ع) نسبت می‌داده است. چنین چیزی در گفت‌ووردی که از البیان و التبیین جاحظ آورده است، به نظر می‌رسد.»^{۵۵}
- این، نظر درستی است، زیرا ما می‌بینیم که این منابع از منابع روایات اهل بیت (ع) که شریف رضی به آنها پشتگرم است و می‌نارد، نیستند، بلکه منابعی عمومی‌اند که وی - چنان که در روزگار ما مرسوم است - بدون روایت و اجازت و قرائت به آنها مراجعه و از آنها نقل می‌کند؛ و از این روی، تنها یادکردن همین منابع لازم بوده است.
- شریف رضی، همچنین، تنها در هفت مورد، به نام‌های راویان خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ماثور از امام علی (ع)، با عنوان «روی» و «حکمی» و مانند آن، تصریح نموده است. این موارد از این قرارند:
- ۱- احمد بن یحیی، معروف به «ثعلب» (در گذشته به سال ۲۹۱ هـ . ق.)، بدین عبارت: «ما حکاه ثعلب» (در حکمت ۴۴۰ ج ۲۰ ص ۸۰).^{۵۶}
 - ۲- ذعلب یمانی، بدین عبارت: «روی ذعلب» (در گفتار ۲۹ ج ۱۳ ص ۱۸).

دور و بر کنار نمانده باشد؛ بلکه دور نمی‌دانم آنچه به دستم نیامده بیش از آن باشد که به من رسیده، و آنچه در کمند گردآوری‌ام آمده کمتر از آن باشد که از دسترس من بیرون دویده. بر عهده من تنها این بود که نهایت کوشش و غایت توان خویش را به کار گیرم؛ و رهگشایی و رهنمایی کار خنای سبحان است - ان شاءالله تعالی.»

شریف رضی در زمینه استقصاء روایات و از دست دادن پاره‌ای از آنها، یا همان مشکلی روبه‌رو گردیده است که همه جستجوگران روایات با آن مواجه می‌شوند. یک دست هر اندازه هم توانمند باشد، باز از استقصای کامل ناتوان است، و این حکمت الهی است که در مورد همه آدمیان صدق می‌کند. مطلوب، جز این است که جستجوگر، همه توان خود را در راه هدف به کار گیرد، و این همان کاری است که شریف رضی با اخلاص کامل بدان دست یازید.

شریف رضی در نهج البلاغه جز نه کتاب را نام نبرده است. این برخلاف خوی و شیوه وی در دیگر کتابهایش است و این پرسش را به میان می‌آورد که وی چرا تنها از این نه کتاب یاد کرده است. چه او اگر چه در کتابهایش غالباً به صراحت از منابع نام نمی‌برد، درباره آنها اظهارنظری کلی می‌کند. نمونه را، در مقدمه کتاب المجازات النبویه - پس از اشاره به دو کتاب دیگرش: تلخیص البیان عن مجازات القرآن، و حقایق التاویل فی متشابه التنزیل - گفته است:

«در استخراج آنچه به کار هدف من می‌آید، از این منابع بهره برده‌ام؛ کتابهای معروف غریب الحدیث، اخبار مشهور مغازی، مسانید صحیح محدثان. افزون بر آنها از برخی سخنان موجز آن حضرت - که درود و سلام بر او یاد - بهره برده‌ام که نو آورده و بی‌سابقه بوده است. پاره‌ای از اینها را به «روایت» استوار داشته‌ایم و بر پاره‌ای به «اجازت» دست یافته‌ایم و پاره‌ای را به تصفح و «قرائت» تخریج نموده‌ایم. هم در این کار و هم در دیگر امور و مطالب از خداوند سبحان که سخت را آسان می‌سازد و دور را نزدیک و نازم را سرکش را رام می‌کند و کژ در پیچیده را به سامان و راستی باز می‌آورد، یاری جسته‌ایم. توفیقم جز از جانب خداوند نیست. بر او توکل کرده‌ایم و به سوی او باز می‌گردیم.»

بنابراین، منابع گردآوری شریف رضی عبارتند از:

- ۱- کتابهای معروف غریب الحدیث
 - ۲- اخبار مغازی مشهور
 - ۳- مسانید صحیح محدثان
- او، از راه‌های رایج در روزگار خویش بر پاره‌ای از این منابع، دست یافته است که از این قرارند:
- ۱- روایت، ۲- اجازت، ۳- مراجعه، ۴- قرائت.
- شریف رضی (ره) در نهج البلاغه از هشت مآخذ به صراحت یاد کرده است که عبارتند از:
- ۱- اصلاح المنطق ابو یوسف یعقوب بن اسحاق بن سکیت (در گذشته به سال ۲۲۴ هـ . ق.) - خطبه ۳، ص ۳۷.
 - ۲- البیان و التبیین ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (در گذشته به سال ۲۲۵ هـ . ق.) - خطبه ۳۲، ص ۵۹.

۳- [علیه السلام]؛ و نیز: کتاب مقتل امیرالمؤمنین [علیه السلام] (طوسی از آن یاد کرده).^{۸۷}

۴- خطب امیرالمؤمنین [علیه السلام]، از ابو یعقوب اسماعیل بن مهران بن محمد سکونی کوفی (در گذشته پس از سال ۱۴۸ هـ. ق.) (نجاشی و طوسی او را یاد کرده‌اند).^{۸۸}

۵- خطب امیرالمؤمنین [علیه السلام] علی المنابر فی الجَمع و الاعیاد و غیرها، از زیدبن وهب جهنی کوفی (در گذشته به سال ۹۶ هـ. ق.) (طوسی از آن یاد کرده است).^{۸۹}

۶- خطب امیرالمؤمنین [علیه السلام]، از ابوالخیر صالح بن ابی حماد رازی (در گذشته پس از سال ۲۱۴ هـ. ق.)، از اصحاب امام عسکری (ع)^{۹۰} (نجاشی او را یاد کرده).^{۹۱}

۷- خطب علی [علیه السلام]، از ابوحامد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی از دی بصری (در گذشته به سال ۳۳۲ هـ. ق.)، و او راست: کتاب شعر علی [علیه السلام]؛ و نیز: کتاب ذکر کلام علی [علیه السلام] فی الملاحم؛ و نیز: کتاب ماکان بین علی [علیه السلام] و عثمان من الکلام، و نیز: کتاب الأدب عن علی [علیه السلام]، و نیز کتاب‌هایی دیگر که آثار امام (ع) در آنها بوده: رسائل علی [علیه السلام]، و مواعظ علی [علیه السلام] (نجاشی از آن یاد کرده است).^{۹۲}

۸- خطب امیرالمؤمنین [علیه السلام]، از ابوبشر (ابو محمد) مسعدة بن صدقه‌ی عبیدی کوفی (در گذشته به سال ۱۸۳ هـ. ق.) که از امام کاظم (ع) روایت می‌کند (نجاشی او را یاد کرده).^{۹۳}

۹- خطب و کتب امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه، از ابوالفضل نصر بن مزاحم منقری کوفی عطار (در گذشته به سال ۲۱۲ هـ. ق.) (نجاشی او را یاد کرده است).^{۹۴}

۱۰- خطب علی رضی الله عنه، از ابومنذر هشام بن محمد بن سائب کلبی (در گذشته به سال ۲۰۶ هـ. ق.)، پدرش از اصحاب امام باقر و امام صادق (ع) بود، و او راست: تفسیر القرآن، به سال ۱۴۶ هـ. ق. درگذشت نیای او، سائب و دو برادرش، عبید و عبدالرحمن، و پدرشان، بشر، در جمل و صفین با امیرالمؤمنین (ع) حاضر بودند (نجاشی او را یاد کرده).^{۹۵}

به راستی، استاد علی عرشی حنفی در استناد نهج البلاغه انصاف داده و گفته است: «بر دانشوران و دانشپژوهان پوشیده نیست که بیشترین محتویات نهج البلاغه در کتابهای پیشینیان دستیاب می‌گردد، هرچند که شریف رضی از آنها یاد نکرده باشد. اما اگر بغداد از خونی‌ترین‌های مغولان در امان مانده بود و گنجینه کرامند کتابهای آن که مشتی نادان به آتش کشیدند، برجای می‌بود، ما مرجع هریک از اقوال مندرج در نهج البلاغه را می‌یافتیم».^{۹۶}

بهره دوازدهم

در نامگذاری کتاب:

رضی گوید:

۳- ضرار بن حمزه ضیابی، بدین عبارت: «و من خبر ضرار» (در حکمت ۷۵، ج ۱۸ ص ۲۷۵).

۴- کمیل بن زیاد نخعی (در گذشته به سال ۸۲ هـ. ق.)، بدین عبارت: «قال کمیل» (در حکمت ۴۳ ج ۱ ص ۳۴۶).

۵- امام محمدبن علی الباقر (ع) (در گذشته به سال ۱۱۴ هـ. ق.) بدین عبارت: «و حکى عنه ابو جعفر محمد بن علی الباقر (ع)» (در حکمت ۸۵ ج ۱۸ ص ۲۴۰).

۶- نوف بکالی (در گذشته در حدود ۱۰۰ هـ. ق.)، بدین عبارت: «روی عن نوف البکالی» (در خطبه ۱۸۳۰ ج ۱۰ ص ۷۶).

۷- وهب بن عبدالله سوائی (در گذشته به سال ۷۴ هـ. ق.)، بدین عبارت: «و روی ابو جحیفه» (در حکمت ۳۸۱ ج ۱۹، ص ۳۱۲).

۸- محمدبن جریر طبری (در گذشته به سال ۳۱۰ هـ. ق.)، بدین عبارت: «و روی ابن جریر الطبری فی تاریخه» (در حکمت ۳۷۹، ج ۱۹، ص ۳۰۵).

گمان من آن است که شریف رضی، از آن روی، تنها ناهای این راویان را یاد کرده است که روایتهای اختلاف داشته‌اند، و او روایتی را که مناسب‌تر دینه است با اشارت به راوی آن، برگزیده. البته این روایتگران، اگر فهرستی برای اعلام نهج البلاغه سامان داده شود، همه در شمار اعلام نهج البلاغه‌اند. مثلاً در نهج البلاغه، از کمیل در سه مورد (در نامه ۶۱ و حکمت ۱۴۳ و ۲۵۴) یاد شده است ولی تنها در حکمت ۱۴۳ به عنوان راوی آمده است، زیرا گفت و شنودی که میان او و امام (ع) بوده، یادکرد نام وی را لازم گردانیده است.

منابع دیگر:

طبیعی است کتابهایی که در روزگار رضی و پیش از آن تألیف شده و در دسترس او بوده، همه از منابع نهج البلاغه باشند و منابع [کتابشناختی مذهب] اهل بیت (ع) که در روزگار رضی تألیف گردیده‌اند، بسیاری از آنها را نام ببرند.

ما در اینجا به گزارش اجمالی آثاری می‌پردازیم که ابوالعباس نجاشی (در گذشته به سال ۴۵۰ هـ. ق.) و ابوجعفر طوسی (در گذشته به سال ۴۶۰ هـ. ق.) در فهرست‌هایشان یاد کرده‌اند و چنان که از عناوینشان برمی‌آید به امام (ع) مربوط هستند، و از منابع عمومی‌تر یاد نمی‌کنیم:

۱- خطب علی [علیه السلام]، از ابو اسحاق ابراهیم بن حکم بن ظهیر فزاری کوفی مفسر (که نجاشی آن را یاد کرده).^{۹۷}

۲- کتاب الخطبه از ابواسحاق ابراهیم بن سلیمان بن عبدالله بن خالد نهیمی (منسوب به «نهم» که تیره‌ای است از همدان) کوفی خزاز؛ که مقتل امیرالمؤمنین [علیه السلام] را هم نوشته (نجاشی و طوسی او را یاد کرده‌اند).^{۹۸}

۳- کتاب رسائل علی [علیه السلام] و حروبه، از ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوفی (در گذشته به سال ۲۸۳ هـ. ق.)؛ و اورات: کتاب کلام علی [علیه السلام] فی الشوری؛ و نیز کتاب بیعة امیرالمؤمنین

- تفصیل راه، نگر: کلیات فی علم الرجال، الشیخ جعفر السبحانی، قم، ۱۴۱۹ هـ. ق، صص ۳۰۰-۳۰۶.
۵. چاپ شده در کتاب ماه دین، ش ۳۷.
۶. مشخصات مأخذ مورد مراجعه من برای ترجمه از این قرار است: **دراسة حول نهج البلاغه** محمدحسین الحسینی الجلالی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ط ۲۰، ۱۴۲۱ هـ. ق. ۲۰۰۱ م، ج ۱، صص ۱۸۵-۲۱۶.
- ترجمه به پایان رسیده بود که ویراستی تازه از این متن منتشر شد و آن هم مورد استفاده و تطبیق قرار گرفت؛ و اما مشخصات محل نشر ویراست تازه:
- ارشاد المؤمنین الی معرفة نهج البلاغه المبین، السیدیحیی بن ابراهیم الجحّاف، تقدیم السید محمدحسین الحسینی الجلالی، حقه و علق علیه: محمد جوادالحسینی الجلالی، ط. ۱، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰ هـ. ش، ج ۱، صص ۱۸۶-۲۱۷.
- متأسفانه هیچ یک از دو ویراست، پیراسته از نادرستی‌های حروفنگاشتی نیست.
۷. استاد جلالی خود بیش و کم این شیوه را در کاوش و گزارش دیباجه راوی صحیفه سجادیه (ع) هم آزموده‌اند.
- نگر: **الصحیفة السجادیة**، روایة علی بن مالک بأسناده عن الأمام زین العابدین (ع)، تقدیم السید محمدحسین الحسینی الجلالی، تحقیق: محمد جواد الحسینی الجلالی، ط ۱، قم، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۰ هـ. ش، صص ۱۶۳-۲۷۳.
۸. س ابراهیم - علی نبینا و آله و (ع) (۱۴)، ی ۳۴: یعنی: «و اگر نواخت خداوند را بشمارید، نمی‌توانید آن را [چنان که هست] شمارش کنید».
۹. س رعد (۱۳) ی ۲۸: یعنی: «بدانید که با یاد خداوند دلها آرام می‌گیرد.»
۱۰. س الرحمن (۵۵) ی ۶۰: یعنی: «آیا جزای نیکوکاری، جز نیکوکاری است؟»
۱۱. س الأنبیاء (ع) (۲۱) ی ۱۰۷: یعنی: «و ما تو را جز رحمتی از برای جهانیان نفرستاده‌ایم.»
۱۲. س مائده (۵) ی ۳: یعنی: «امروز دین شما را برایتان کامل ساختیم.»
۱۳. خود این کتاب [یعنی خصائص] به سال ۱۳۶۸ هـ. ق. در نجف اشرف به چاپ رسیده است. [یک تصحیح تازه از این اثر نیز به کوشش آقای امینی] از سوی آستان قدس رضوی (ع) در مشهد مقدس انتشار یافته است.]
۱۴. [مترجم برای متمیم فائده اختلافات نقل استاد جلالی را با چاپ مشهد در قلاب و با رمز «م» (/ مترجم / مطبوع) خاطر نشان کرد.]
۱۵. پیداست که در بغداد زیارت مرقد امامین کاظمین (ع) بدین مناسبت مرسوم بوده.
۱۶. خصائص امیرالمؤمنین (ع): ۲-۱.

«از آن پس، روی چنان دیدم که این کتاب را نهج البلاغه بنامم؛ چه درهای بلاغت را برنگرنده می‌گشاید و جستش را برای او آسان می‌سازد؛ خواسته دانشور و دانش‌اندوز، و آرزوی گشاده‌زبان و پارسا در آن هست؛ و در اتنای آن درباره توحید و عدل، و تنزیه خداوند سبحان از ماندگی به آفریدگان، سخنانی شگفت رفته است که سوز تشنگی را فروبشاند، بیماری را به تندرستی بدل گرداند، و هر شبهه‌ای را به روشنی بزدايد.

از خدای متعال توفیق و نگاهداشت می‌جویم، و استواری و پایمردی می‌خواهم، و از خطای دل پیش از خطای زبان، و از لغزش در گفتار پیش از لغزش در رفتار، به او پناه می‌برم؛ او مرا بسنده است، و نگاهداری نیکوست.»

سخن شریف رضی (ره) درباره نامگذاری کتاب، و آنچه باعث شده است که وی خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های ماثور از امام (ع) را گرد بیاورد، روشن و صریح است. شیخ محمد عبده (ره) چه درست می‌گوید که «من نامی نمی‌شناسم که از این اسم برای دلالت بر معنایش براننده‌تر باشد؛ در توانم نیست که این کتاب را به چیزی بیش از آنچه هست توصیف کنم، و گمان می‌کنم او این نام را به درستی از مدلول آن برگرفته است. همچنین نمی‌توانم در بیان مزیت آن چیزی بیشتر از آنچه خود گزینشگر آورده و به نظر شما می‌رسد، بگویم.»^۲

در معجم‌المطبوعات این کتاب را «نهج البلاغه و مشرع الفصاحة»^۳ نامیده‌اند ولی این افزونه در هیچ یک از منابعی که در دسترس ماست دیده نمی‌شود. شاید این افزونه از وصفی که شریف رضی در دیباجه کتاب درباره امام علی (ع) آورده و آن بزرگوار را «مشرع الفصاحة و منشاء البلاغة» خوانده است، ماخوذ باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. «دیباجه» را - ظاهراً - باید به جیم تازی ضبط کرد؛ «دیباجه» که در افواه متداول است - گویا - تصرفی نابجا در «دیباجه» است بدین قیاس نادرست که آن را مُرَبِّ «دبیا + چه» پنداشته‌اند. نگر: فرهنگ فارسی، دکتر معین، ذیل «دیباجه».
 ۲. ان شاءالله الرحمن - در گزارش دیباجه مناقبه این خصیصه آن را بشرح‌تر برخواهم شکافت و فراخواهم نمود.
 ۳. اهمیتی که مقدمه ادب‌پژوهانه ابن میثم - طاب‌ثراه - بر شرح نهج البلاغه داشته، سبب شده است خود او این مقدمه را جدا ساخته، با لختی تعدیل و حذف و اضافه چونان تألیفی مستقل به میان آورد و تجریدالبلاغه نام کند.
- تفصیل را در این باره، نگر: مجله پژوهش و حوزه، صص ۱۰۴-۱۰۶ (از ترجمه گفتار دکتر ولید محمود خالص به قلم نگارنده؛ زیر نام نقد حال شیخ کمال‌الدین میثم بحرانی).
۴. نمونه آن، ثمرات مهم رجالی و حدیث‌شناختی است که بر برداشتهای مختلف از دیباجه ابن قولویه - قدس‌الله روحه العزیز - بر کامل الزیارة، مترتب می‌گردد.

[یعنی: اندوهان را چه می‌شود؟! گویی آتشی است که بر دل من افروخته می‌گردد!]

۲۳. دیوان، ۲۱/۲-۲۴.
۲۴. دیوان الشریف الرضی، ۳۷۷/۱.
۲۵. تاریخ بغداد، خطیب ۴۲/۱۱.
۲۶. دیوان الشریف الرضی، ۵۸۸/۲-۵۸۶.
۲۷. دیوان الشریف الرضی، ۲۰۹-۲۰۱/۲.
- [گفته‌اند: عثمان بن جنی این چکامه رضی را شرح کرده است. نگر: سیدرضی سیدمحمد مهدی جعفری، ویراست دوم، ص ۹۵.]
۲۸. دیوان الشریف الرضی، ۳۸۶-۳۸۱/۱.
- [یعنی: آیا دانستی چه کسی را بر چوب‌ها(ی‌عماری) حمل کردند؟ آیا دیدی چگونه شمع انجمن خاموش شد؟]
۲۹. دیوان الشریف الرضی، ۱۵۴-۱۵۱/۱.
- [یعنی: کدامین اشکها بر تو فشانده نشد؟! و کدام دل بود که بخاطر تو شرحه شرحه نگشت؟!]
۳۰. دیوان الشریف الرضی، ۶۴۵-۶۴۴/۱.
۳۱. دیوان الشریف الرضی، ۴۴۲-۴۴۱/۲.
- [یعنی: اینهمه به او دل‌بستگی دارم، آنگاه خبر درگذشتش را آوردند؛ شگفتا، این خبرآوران چه می‌گویند؟!]
۳۲. دیوان الشریف الرضی، ۶۷-۶۳/۲.
- [یعنی: ای همگروهانم! از این بلاهای شب‌آینده، و از این پاره استخوان که هر روز پیش دیگری اناخته می‌شود تا به نیش کشد، مرا فریاد رسید.]
۳۳. عبقریه الشریف الرضی: ۴۹.
- [ایبانی است از چکامه استادانه رضی، بدین آغاز: «دَعُ مِنْ دُمُوعِكَ بَعْدَ الْبَيْنِ لِلدَّمَنِ / غَدًا لِأَرْهَمِهِ وَ الْيَوْمَ لِلظُّعْنِ» (دیوان، ۵۴۲/۲). درباره آن همچنین نگر: سیدرضی، سیدمحمد مهدی جعفری، ویراست دوم، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.]
۳۴. سجع الحمام: ۱۰.
- [ناگفته پیداست بدرعینی، از منظری سنیانه نگریسته و سخن گفته، و در برخی تعابیر و مفاهیم، شیعه سخنان دیگر دارد.]
۳۵. العقد الفرید، ۸۸/۳.
۳۶. مقدمه نهج البلاغه ۹؛ و الأعمال الكاملة للأمام محمد عبده، جمع محمد عمارة، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، ۱۹۷۴، ۶ ج.
۳۷. یعنی: فصلی که در آن برگزیده‌ای از سخنان آن حضرت را می‌آوریم که دشوار و نیازمند تفسیر است.
۳۸. نهج البلاغه ۲۱۲/۳.
۳۹. نهج البلاغه، ۵۲۹/۴-۵۳۰. ط. دارالرشاد الحدیثة (در ۴ ج).
۴۰. الذریعة، ۱۹۹/۷.
۴۱. شرح نهج البلاغه ۲۵۱/۲۰.
۴۲. سجع الحمام، ۷-۶.

۱۷. [این «وقف» و «قطع» دو اصطلاح مربوط به حوزه کلام و فرقه‌شناسی است.]

«واقفه» گروهی بودند که منکر رحلت امام موسی کاظم (ع) گردیدند، امامت را به آن حضرت قطع کردند و لذا منکر امامت امام علی بن موسی الرضا - علیهما آلاف التحية و الثناء - شدند. کشتی حکایت می‌کند که در زمان محبوس بودن امام کاظم (ع) دو تن از وکلای آن حضرت در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان جمع‌آوری کردند و چون امام (ع) در زندان بودند، آن دو وکیل با آن پول برای خود خانه‌ها و چیزهای دیگر خریدند و چون خبر رحلت امام (ع) را شنیدند، با کمال بی‌شرمی منکر درگذشت امام (ع) شدند تا لازم نیاید پولها را به امام حی حاضر، یعنی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بپردازند؛ پس ایشان و پیروانشان در کار امام (ع) درنگ و توقف کردند از این رو «واقفه» خوانده شدند.

گروه مقابل «واقفه»، «قطعیه» هستند، یعنی کسانی که درباره رحلت امام کاظم (ع) توقف نکردند و در این باره قطع و یقین نمودند و از این رو «قطعیه» خوانده شدند.

«قطعیه»، به امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و پس از وی به امامت حضرت محمد بن علی الجواد (ع)، و پس از وی به امامت حضرت علی بن محمدالهادی (ع)، و پس از وی به امامت حضرت حسن بن علی السکری (ع) و پس از وی به امامت بقیة الله الأعظم، حجة بن الحسن - روحی و ارواح العالمین له الفداء و عجل الله فی ظهوره الشریف -، قائل شدند و هریک از این بزرگواران را منصوص از جانب پیشوای پیشین دانستند. پس «قطعیه» نامی دیگر از برای شیعه دوازده امامی است.

نگر: فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمدجواد مشکور، با مقدمه و توضیحات، استاد کاظم مدیر شانه‌چی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (ع) ج ۳، ۱۳۷۵ ه. ش، ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۴۵۴ و ۴۵۵.]

۱۸. [ثلاثیات، روایاتی هستند که با سه واسطه روایت می‌شوند. نزد عامه، حدیثی است که میان مخرج حدیث و پیامبری (ص) سه راوی باشند: صحابی، تابعی، تابع تابعی. نزد ما عمدتاً ثلاثیات کلینی مشهور است و آن حدیثی است که بین مخرج حدیث و امام صادق (ع) سه راوی باشد.

تفصیل را، درباره ثلاثیات نگر:

ثلاثیات کلینی و قرب الأستاد، امین ترمس العاملی، مؤسسه دارالحدیث الثقافیة، ط. ۱، ۱۴۱۷ ه. ق، صص ۳۲-۴۶.]

۱۹. خصائص امیرالمؤمنین (ع): ۱۴ [در خصائص چاپ بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (ع)، ج ۱۴۰ ه. ق، ص ۴۷ آمده و ما اختلافاتش را با نقل آقای جلالی با رمز «م» در قلاب یاد کرده‌ایم.]

۲۰. نگر: الذریعة، ۱۶۴/۷.

۲۱. دیوان الشریف الرضی، ۲۷۶-۲۷۵/۲.

۲۲. دیوان الشریف الرضی، ۱۷۰/۱.

۵۳. علی و القومیة العربیة، ۱۲۲.
۵۴. دیوان صفی‌الدین الحلّی، ۸۸-۸۹. در پایان چکامه آمده است: **أما الله عنکم اذهب الرجس فردت بغیضها الاحتداد ذاک مدح الاله فیکم ان فیهت بمدح فذاک قول معاد**
۵۵. نهج البلاغه، ۲۰۴/۱، خطبه ۱۳.
۵۶. نهج البلاغه، ۲۵/۳، خطبه ۱۰۰؛ و نگر: خطبه ۳۳.
۵۷. نهج البلاغه، ۱۹۹/۱.
۵۸. شرح نهج البلاغه، ۴۱۲/۳.
۵۹. [ذی‌قار نام محلی است نزدیک بصره. نگر: مجمع البحرین، اعداد: محمود عادل، ج ۳، ص ۵۵۹].
۶۰. تلخیص البیان، ۱۲، ط. ۲، منشورات مکتبه بصیرتی، قم.
۶۱. مدارک نهج البلاغه، ۲۳۵.
۶۲. شماره‌گذاری برحسب چاپ جدید شرح ابن ابی الحدید صورت گرفته است، تا آسان‌یاب‌تر باشد.
۶۳. رجال نجاشی، ۱۵؛ و الفهرست، ۲۵.
۶۴. رجال نجاشی، ۱۸؛ و الفهرست، ۳۸.
۶۵. الفهرست، ۳۶.
۶۶. رجال نجاشی، ۲۶؛ و الفهرست، ۴۶ و ۵۲.
۶۷. الفهرست، ۱۳۰.
۶۸. رجال نجاشی، ۱۹۸.
۶۹. رجال نجاشی، ۱۹۸.
۷۰. رجال نجاشی، ۲۴۰-۲۴۲.
۷۱. رجال نجاشی، ۴۱۵.
۷۲. رجال نجاشی، ۴۲۸.
۷۳. نجاشی، (۴۳۴-۴۳۵) و ابن ندیم (۱۴۰۶) او را یاد کرده‌اند.
۷۴. استاد نهج البلاغه، ۲۰.
- [گفتنی است. کتاب امتیاز علیخان عرشی، پژوهنده و کتابشناس هندوستانی، را که به قلم استاد عامر انصاری (هندی) به عربی ترجمه شده و در نیم قرن اخیر مورد اقبال و استفاده عموم نهج‌البلاغه پژوهان بوده است، شادروان دکتر سیدمرتضی آیة‌الله‌زاده شیرازی به فارسی ترجمه کرده و با حواشی و تعلیقات - به همان نام استاد نهج‌البلاغه - منتشر ساخته‌اند (ج ۱: تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ هـ. ش.) - ترجمان].
۷۵. مقدمه شرح محمد عبده.
۷۶. معجم المطبوعات، ۱۱۲۴.

- [کتابی که گردآورنده سجع‌الحمام و برخی دیگر از متاخران، از شیخ بهال‌الدین محمدعاملی، مشهور به شیخ بهایی (در گذشته به سال ۱۰۳۰ هـ. ق.)، پنداشته‌اند و اسرارالبلاغه نام دارد و تصحیحی جدید از آن هم به اهتمام رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق به نام شیخ - قدس الله روحه العزیز - چاپ شده است، علی‌الظاهر از شیخ نیست. استاذنا العلامة، آیة‌الله حاج سید محمدعلی روضاتی - دام علاه -، معتقدند که هم اسرارالبلاغه و هم المخلاة راطابعان بلاد عربی - به ویژه مصر - بی دلیل، به شیخ - طاب‌ثراه - نسبت داده‌اند - ترجمان].
۴۳. شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، و معنای آن آمده است در: ۲۸۴/۲.
۴۴. مدارک نهج البلاغه، ۲۰۶.
۴۵. مدارک نهج البلاغه، ۲۲۷؛ و نگر: شرح محمد عبده: ۱۴۱، ط. قم، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۴۶. التحفة الاثنی عشریة، ۱۹۵.
- [ما سخن دهلوی را عیناً از روی چاپ سنگی ۱۲۷۱ دهلوی (ص ۴۰۵) بازنوشتیم. ظاهراً مأخذ مورد استفاده استاد جلالی چاپ دیگری بوده که در ضبط چند لفظ تفاوت‌های جزئی با چاپ مورد مراجعه ما دارد و این تفاوتها گویا از مقوله غلط چاپی باشد.
- از سیدنا العلامة، آیة‌الله حاج سیدمحمدعلی روضاتی - مد ظله العالی -، بسیار سپاسگزارم که امکان رونویس کردن سخن دهلوی را از روی چاپ سنگی ملکی خود را برایم فراهم آوردند.
- حاصل سخن مشوش دهلوی این است: سیدرضی از آن رو بخشی از خطبه را نیاورده است که مذهب مبتنی بر جدایی و فرقت و تکروری در برابر جمهور است، و چون این خصیصه در بخش محذوف مذموم شمرده شده است، رضی آن را حذف کرده.
- استاد جلالی نادرستی این پندار را نشان داده‌اند.]
۴۷. نهج البلاغه، دراسة قصیرة، تألیف عمر فروخ، ۲۰.
۴۸. الشریف الرضی، ۵۲.
۴۹. [قطری بن الفجأة، از سرکردگان ازارقه است. ازارقه گروهی از خوارج بودند که نام خود را از پیشوای خویش، نافع بن ازرق، گرفتند. پس از کشته شدن نافع، پیروانش با عبیدالله بن ماحوز بیعت کردند، تا این که او هم کشته شد. پس از وی باقطری بن الفجأة بیعت کردند ولی پس از کشته شدن او پراکنده و متفرق شدند.
- قطری در زمان مصعب بن زبیر خروج کرد و بیست سال می‌جنگید. حجّاج بارها به سوی وی - که از سوی اتباعش خلیفه شمرده می‌شد - سپاه فرستاد تا عاقبت از پا درآمد.
- نگر: فرهنگ فرق اسلامی مشکور، ص ۴۳ و ۴۴؛ و: المعارف، ابن قتیبه، تحقیق ثروت عکاشه، افست قم، ص ۴۱۱ و ۶۰۰].
۵۰. نهج البلاغه، ۷۶.
۵۱. شرح ابن ابی الحدید، ۱۷/۱، ط. دار احیاء الکتبه مصر، ۱۳۷۸ هـ. ق.
۵۲. شرح ابن ابی الحدید، ۳۰/۸، ط. دار احیاء الکتبه مصر، ۱۳۷۸ هـ. ق.